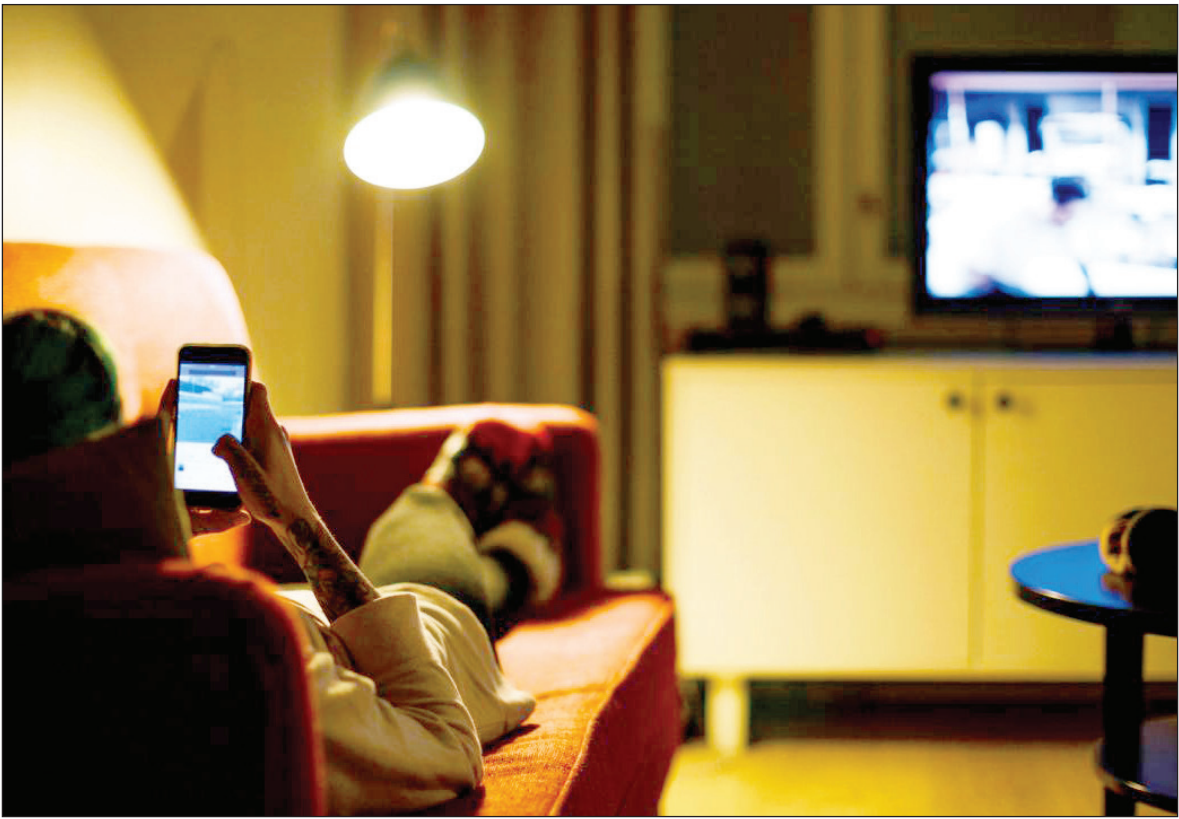


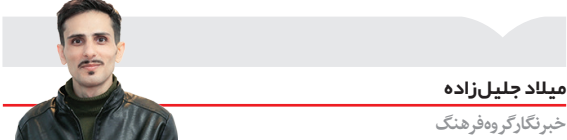
مناظره‌های شبکه ۴ اتفاق خوب این روزهای تلویزیون

دیر آمدی ای نگار سرمست



به این ترتیب افراد تندرویی که مفاهیم بلد نیستند و جز فحاشی کاری ازشان بر نمی‌آید، از آن هویت جعلی که به‌عنوان معترض برای خودشان ساخته‌اند، خلع سلاح می‌شوند. گفت‌وگو تمام شعله‌ها را آرام‌سوز می‌کند و یک پیشگیری تضمین‌شده از هر جهش تخریبگر و بی‌منطق و بی‌قاعده‌ای در خشم است. این بهترین دوی ساختاری و بنیادین برای دردی است که به آن مبتلا شده‌ایم و اگر روند آن ادامه پیدا کند، فضای متفاوتی در آینده می‌سازد که خیلی از سودجویان خودبه‌خود در آن محمل و جایگاهی ندارند و روند طبیعی جامعه مختل نمی‌شود.

از آنجا که تلویزیون سال‌هاست برنامه‌های گفت‌وگومحور باز و آزاد، خصوصا در موضوعات حساس نداشته‌است، طبیعی به‌نظر می‌رسد وقتی در لحظه‌ای بحرانی ناگهان چنین خیمه‌ای برپا می‌کند، خلل و فرجی در پارچه‌هایش و سسستی‌هایی در عمودان وجود داشته باشد. نبودن چنین برنامه‌هایی در طول سال‌های گذشته زمینه‌ساز انباشت صداهای شنیده‌نشده است و ناگهان باعث می‌شود مرگ دختر خانم ۲۲ ساله‌ای که میهمان پایتخت بوده، از مرگ هنرپیشه‌ای مشهور یا ۴۰ سال سابقه، صداها بار بیشتر بازتاب پیدا کند و تمام منطق‌های نرمال رسانه‌ای را به هم بریزد. وقتی کسانی را در رسانه به وجود آورندگان چنین وضعی بدانیم، یعنی به‌طور ضمنی اعتراف کرده‌ایم آنها تجربه برگزاری برنامه‌هایی را که از ایجاد چنین وضعی جلوگیری می‌کرد، نداشته‌اند. پس برای همین در ضمن بیان انتقادات، باید به آنها فرصت داد. در ادامه به بررسی مناظره‌هایی می‌پردازیم که صداوسیما در شهرپور داغ ۱۴۰۱ درباره گشت ارشاد و نوع برخورد با مساله حجاب برگزار کرد. اینها مسائلی هستند که جدی گرفته شدنشان فقط نباید محدود به شرایط بحرانی شود و به عبارت دقیق‌تر، جدی گرفته شدن آنها می‌تواند از رسیدن مجدد فضا به شرایط بحرانی جلوگیری کند.



میلاد جلیل‌زاده

خبرنگار گروه فرهنگ

تلویزیون شهرپور داغ ۱۴۰۱ را چگونه پوشش داد و در کارزار تازه‌ترین بحران اجتماعی قرن جدید کجای ماجرا بود؟ این سوالاتی است که شاید تا هفته‌ها و ماه‌های بعد بارها از مدیران تلویزیون بازخواست شود که احتمالا برای پاسخ به آن جواب‌هایی در آستین دارند.

در مناظراتی که طی همین ایام، حول و حوش موضوعاتی مثل حجاب و گشت ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر از تلویزیون پخش شد، بحث‌های خوب و عمیق و دقیقی هم مطرح شدند. اگرچه غوغای این ایام شاید به ذهن‌مان برساند که به بعضی از این مسائل چنان که شایسته توجه بود، توجه نشد، اما اول این گفت‌وگوها در بلندمدت و هنگامی که شرایط آرام‌تر باشد، توجه بیشتری را به خودشان جلب خواهند کرد. ثانیاً چنان هم نبود که برگزاری این گفت‌وگوها در این شرایط کاملا بی‌اثر باشد و نظر هیچ‌کس را جلب نکند. باید دقت کنیم که اگر همین گفت‌وگوها نبود، فضا چقدر متشنج‌تر می‌شد و عصبانیت طرفین بحث از هم چقدر بالاتر می‌رفت. نکته سومی که به‌عنوان یک نتیجه مثبت این مناظرات و گفت‌وگوها می‌توان به آن اشاره کرد، بابی است که پس از مدت‌ها باز شد. وقتی در تب‌دارترین شرایط اجتماعی چنین گفت‌وگوهایی روی آنتن تلویزیون می‌رود، این یعنی در شرایط عادی و نرمال جامعه هم می‌تواند برود و اساسا از ورود مجدد به شرایط آت‌رمال جلوگیری کند. این یک امکان را به ما نشان می‌دهد و یک امید را. وقتی باب گفت‌وگو باز باشد، یعنی آدم‌هایی که اهل گفت‌وگو نیستند و حرفی برای گفتن ندارند، خودبه‌خود از گردونه حذف می‌شوند.

یک ماه پیش هیچ‌کس حتی تصورش را هم نمی‌کرد که وقتی آفتاب عمر هنرپیشه مشهور و باسابقه‌ای مثل امین تارخ غروب کرد، این خبر در غوغایی برپاشده بابت فوت یک دختر خانم ۲۲ ساله گم شود که نه شهرت طلب بود، نه اهل هیچ حرفه‌ای که به نوعی با شهرت سروکار دارد. مهسا امینی شاید حتی اکانت اینستاگرام نداشت. توییتر که حتما نداشت، حتی نمی‌دانیم چقدر روزنامه می‌خواند و به‌طور کل چقدر اهل رسانه بود و تا چه حد از فضای مجازی استفاده می‌کرد. قرار گرفتن او در کانون بحث‌های رسانه‌ای انتخاب خودش نبود. حتما مهسا امینی ترجیح می‌داد که زنده و گمنام بماند و حتی شاید اگر بود، لاقا یا بخشی از این سبک اعتراضات همدل نمی‌شد. پس این شور از کجا برخاست و این غوغا از کجا بلند شد؟ چرا چنین شد؟ به این موضوع از جهات مختلفی پرداخته شده و احتمالا بحث آن ادامه خواهد یافت اما ما از درجه‌ای به آن نگاه می‌کنیم که سیمایی کلی‌تر از دعوای معمول

نیک اگر بنگریم، همه روندی که کار را به این لحظه شوم رسانده، در رسانه طی شده است. صورت‌بندی ساده‌اش این است؛ اول، نادیده گرفتن و به نوعی انکار وجود بعضی از تفکرات و طیف‌های اجتماعی، دوم، بلند شدن صدای اعتراض چنین ناراضیانی از گوشه و کنار اما همچنان بایکوت شدن توسط رسانه‌های رسمی به علت عاقبت‌طلبی مدیران، سوم، چرخه در انبار باروت و حالا به میدان آمدن خشن‌ترین

و بی‌منطق‌ترین دشمنان جامعه به عنوان پرچمدار این اعتراضات. باید به مدیران رسانه گفت نترسید! ما همه باهم هستیم، همه مادر یک کشتی هستیم و اگر این را باور می‌کردید، عده‌ای ناهنجار فرصت را برای اینکه به عنوان نماینده صداهای شنیده‌نشده، می‌اندار صحنه شوند، مغتنم نمی‌دیدند. در این چند ساله مناطق مختلف ایران صحنه اعتراضات متعددی برای موضوعات گوناگون بود و رفتار رسانه ملی در مقاطع مختلف یکسان نبوده است. صداوسیما گاهی صدای معترضان را شنید و دغدغه‌هایشان را بازتاب داد. گاهی خودش را به آن راه زد و گاهی هم مثل

یکی از معروف‌ترین مناظره‌هایی که در این ایام پس از فوت مهسا امینی روی آنتن تلویزیون رفت، بین غلامحسین کرباسچی، مدیرمسئول روزنامه هم‌میهن و عبدالله گنجی، مدیرمسئول روزنامه همشهری بود و متأسفانه یکی از معروف‌ترین بخش‌های این مناظره، نه مربوط به دعوای اصلی، بلکه مربوط به جایی است که کرباسچی درباره فوت خانم امینی از لفظ کشته‌شدن استفاده کرد. ناشی بودن مجری‌ها برای اجرای چنین بحث‌هایی یک موضوع است و شرایطی که خود تلویزیون برای آنها فراهم می‌کند و یک جرات حداقلی را هم از آنها می‌گیرد، بحثی دیگر. ترس مجری‌ها از اینکه حرف حاشیه‌سازی روی آنتن بیان شود و طبق معمول، مدیران سیما برای رفع و رجوع قضیه قربانی دیگری جز مجری بخت‌برگشته پیدا نکنند، باعث می‌شود که این مجری‌ها روی آنتن دست‌پاچه شوند و به میهمان‌شان حمله کنند. در این صحنه هم مجری برنامه از سر دست‌پاچی، یکی از بدترین و غیرحرفه‌ای‌ترین صحنه‌های اجراء در طول تاریخ تلویزیون ایران را رقم زد. قبل از ورود به اینکه صحنه‌ای به این حساسیت، چرا به این شکل مدیریت شد، بد نیست توجه کنیم که مجری این برنامه هیچ سابقه قابل توجهی در اجرا نداشت و اساسا نام و

که باعث شروع اعتراضات شد و چه مدافعانش. این وسط تنها آدم‌های آت‌رمال و ضدجامعه یا همان دشمنان جامعه سود کرده‌اند. فراری‌های مبتلا به اختلالات روحی و عقده‌های روانی، دشمنان خارجی، سوداگران تجزیه و رسانه‌هایی که لات ولوت‌های فکل کرده و کراواتی شده‌شان را در چنین فرصتی می‌توانند به عنوان مجری و کارشناس به صحنه بیاورند. اهرم میدانی آنها هم ارادل و اوباشی هستند که در طول سال‌ها خفت‌گیری و دزدی و شرارت می‌کردند و این چند روزه همان رفتارها را با ضرب‌چند برابر، منته‌اتحت عنوان مبارزه مدنی انجام می‌دهند. اقلیتی از بی‌هویت‌ترین لایه‌های جمعیتی و غیرقابل باز یافت‌ترین زائده‌های فرهنگی، هویت سیاسی-اجتماعی معترضان بحق یا ناحق یک مساله مشخص را هم می‌ریانند. اگر این معترضان خودشان درجه معقولی برای انعکاس دادن صدایشان داشتند، خفت‌گیرها و جانی‌ها نماینده خود خوانده آنها نمی‌شدند.

می‌آفرید، اما تا این حد نمی‌توانست نمادی از همه شنیده‌شدن هایشود و شعله‌هایی به این ارتفاع را بلند کند. اصلا شاید آن گفت‌وگوها می‌توانست اصل قضیه را به شکلی مرضی‌الطرفین حل کند و دیگر مهسا امینی سروکارش به آنجا نمی‌افتاد و اصل این دعوا پیش نمی‌آمد. دیر بود اما بد نبود، به شرط آنکه منحصر به چنین ایامی نماند و ادامه پیدا کند.

از همین حالا باید گفت سر مسائل بعدی هم با فاصله و قبل از انباشته شدن دغدغه‌ها باید باب گفت‌وگو باز شود و گر نه مساله‌ای که حل نشده، یک روزی و یک جایی بالاخره دلخوری‌های تلنبارشده در فضای خودش را به خشم تلنبارشده می‌رساند و نهایتا به شکلی آسیب‌رسان و خارج از کنترل آزاد می‌شود. مناظراتی که در این مدت از شبکه‌های مختلف تلویزیون درباره بحث حجاب و گشت ارشاد و این دست موضوعات پخش شد، از جهت انتخاب مدعوین قدیمی رو به جلویی برداشت. کسانی به این برنامه‌ها آمدند که در شرایط عادی عموما دعوت نمی‌شدند.



باز جزو را به خود گرفته بود. وقتی صداوسیما زحمت کشید و پس از سال‌ها بالاخره اجازه داد پای چنین افرادی به تلویزیون باز شود، واقعا عجیب بود اجازه دادند کار مدیریت صحنه به جایی برسد که معروف‌ترین بخش مناظره‌ای درباره یک موضوع تا این اندازه مهم، بخش بگومگوی مجری با میهمان باشد؛ میهمانی که بداعت و تازگی برنامه اساسا به‌خاطر حضور اوست. این نوع ضعف‌ها در اجرای برنامه را کم‌وبیش می‌شد در مناظرات دیگر این روزها هم دید.

اتخاذ رویه سره، خنثی و محافظه‌کار برای اجرا و طراحی مناظره نتیجه‌ای جز مرگ گفت‌وگوهای چالشی نخواهد داشت و به‌طور طبیعی، در چنین وضعیتی مخاطبان باهوش نگاه‌شان را از سمت تلویزیون به سوی دیگری خواهند برد. حمایت تمام و کمال مدیران تلویزیون از تولید و پخش مناظره‌ها، می‌تواند زمین بازی رسانه را محل شکل‌گیری گفت‌وگوهای مستمر و مداوم حول یک موضوع کند، به‌طوری که تمام ابعاد آن موضوع چنانکه در واقعیت اجتماع وجود دارند، روی آنتن رسانه ملی هم بازتاب پیدا کنند. گفت‌وگوهایی که این روزها در صداوسیما دیدیم، گرچه ایراداتی داشت اما همین که نوید یک شروع را می‌داد چشمگیر بود. وجود این گفت‌وگوها در صداوسیما و متعاقب آن کم‌شدن بعضی مشکلات در سطح جامعه، می‌تواند مسئولان این سازمان را به یک ابزار چانه‌زنی در مقابل نهادهایی که نگران نفوذ و جلوگیری آنهاست تبدیل کند. این گفت‌وگوها باید ادامه‌دار باشد تا هم فشارها را کم کند، هم باید روش انجام آن را یاد بگیریم هم نیروهای متخصص نیز در این زمینه تربیت شوند.

پشت در رسانه انباشته شده بود که طبیعتا باید یک وقتی و یک جایی از گنجایش ظرفی که در آن حبس شده بود، سر می‌زد و چاره‌ها را می‌شکافت. بعد هم به قول معروف؛ آتش چوپا فروخت، بسوزد تر و خشک... بله! این آتش که برافروخته شود، ما جراد را ادامه طوری پیش خواهد رفت که خیلی از همدلان اولیه اعتراض راهم رویه‌روی ادامه روند آن قرار می‌دهد. بعد هم اگر نگاهی به صحنه بیندازیم، خواهیم دید آدم‌های نرمال این جامعه، همه ضرر کرده‌اند. چه منتقدان مساله‌ای

درباره یک نهاد یا مجموعه‌ای از نهادها حرف می‌زنیم، ممکن است بازتاب این صداها به ضرر بعضی از اشخاص یا بعضی از مدیران مشخص باشد، اما برای کلیت آن سازمان یا نهادی که اینها مدیر یا عضو هستند، مفید بوده است.

این بار پس از آن که ماجرای مهسا امینی رخ داد، تلویزیون از همان روزهای اول شروع به برگزاری مناظراتی بین سوبه‌های مختلف فکری و افرادی که مواضع گاه متضادی در این زمینه داشتند، کرد. دیر بود اما بد نبود. اگر چنین گفت‌وگوهایی زودتر شروع شده بود، شاید ماجرای فوت آن دختر خانم سقزی، اگر چه تاسف و تأثر

نامتعطف دیستان می‌گفت این می‌شد؛ «این که گفتی کشته شد سهوی بود دیگه؟ اشتباه کردی دیگه؟» او به عبارتی داشت به کسی که به اندازه سن خودش در مناصب کلان مدیریتی کشور قرار داشته، می‌گفت که روی آنتن زنده، باقی جملات را ببلع و برگرد و عذرخواهی کن. در فرهنگ ایرانی و البته اکثر فرهنگ‌های دنیا، گذشته از اینکه راجع به یک بحث به‌خصوص حق یا چه کسی است، اینکه احترام گفت‌وگو شوند، خصوصا اگر دارای سن و کسوت بیشتری است رعایت شود، اهمیت اصلی را دارد. اگر این بدیهیات در فرم مکالمه رعایت نشد، پس از آن مخاطبان به سراغ محتوا می‌روند و اینکه هر کس چه می‌گوید و چه کسی درست می‌گوید. این بحث فرعی حدود دو دقیقه طول کشید و مجری با یک گستاخی ناپسند، لحن

اخیر بسیار فراوان است. حتی اگر مجری یک آدم دانشمند و دانشگاهی و مسلط به کار اجرا باشد هم با این وضعیت ترس خورده، مجبور می‌شود رفتارهایی بکند که تمام تلاش تلویزیون برای چندصدایی شدن را زیر سایه حواشی‌اش ببرد. می‌توانیم خیرخواهانه و از موضع فنی به مدیران تلویزیون بگوییم که اگر به مجری‌ها باتان آزادی عمل ندهید و بعد هم هر چه شد، تا حد معقول و ممکن پشت آنها درنیابید، تنها کسانی برای شما باقی می‌مانند که سقف دستاوردهایشان می‌تواند یک بار حضور در چنین برنامه‌هایی به عنوان مجری باشد و برای همین هر شرطی را قبول می‌کنند.

شجاع باشید و از مجری‌های شجاع دفاع کنید

گاهی در مناظرات می‌دیدیم که مجری یکباره از حالت بی‌طرفی خارج می‌شود و شاید اولین گزاره ذهنی در مواجهه با چنین برخورد غیرحرفه‌ای این باشد که مجری و برنامه از فشارهای فرامتن رسانه می‌ترسند. اتفاقی که دوسال پیش در برنامه «زاویه» رخ داد را از یاد نبرده‌ایم که وقتی میهمان برنامه درباره رئیس‌جمهور وقت از واژه منقل استفاده کرد، هر چند همان‌جا جواب میهمانش را داد و بعد هم مرتب و مفصل گفت که این حرف درست نبوده و حرف میهمان ماست نه ما، اما از همان روز به بعد کرسی اجراء را دست داد. نمونه‌های این چنینی در صداوسیما سال‌های

